

پیامبران در قرآن*

نویسنده: دکتر محمدالطیب النجار، استاد تاریخ اسلام دانشگاه الازهر

مترجم: اصغر اجداد

دانش آموخته فقه امامیه ورودی ۷۷ و دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

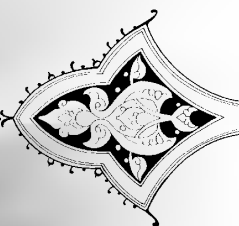
یادداشت مترجم

عنوان اصلی نوشته حاضر، «الأنبياء في القرآن» تألیف دکتر محمدالطیب النجار، استاد تاریخ اسلام دانشگاه الازهر می باشد که به مسئله عصمت انبیاء (ع) و نبی اکرم (ص) می پردازد. رویکرد مثبت نویسنده را می توان براساس موضوعات مورد بحث در این کتاب، مشاهده نمود و آنچه به این مسئله اهمیتی خاص می بخشد، تعلق نویسنده به جهان اهل تسنن و تلاش وی در راستای منحصر نمودن عصمت پیامبر اکرم (ص) در موضوع دریافت و ابلاغ وحی و تعمیم آن به تمامی شئون زندگی آن حضرت (ص) می باشد. اگرچه وجود چنین دیدگاهی در میان عالمان و اندیشمندان اهل تسنن بی سابقه نیست، اما آن دیدگاه که در بسیاری از

ادوار، دیدگاه رسمی و حتی مورد پذیرش اکثر جامعه نیز بوده، دیدگاهی است که عصمت پیامبر (ص) را منحصر به دریافت و ابلاغ وحی و شئون مربوط به آن می داند. آنچه این برداشت را تقویت می نماید، وجود بسیاری از روایات در کتب صحیحین، مسانید و سنن است که در آنها عصمت پیامبر (ص) را منحصر در امور وحی می داند. محمدالطیب النجار در این مقاله با رهیافتی قرآنی به مسئله عصمت می پردازد که مبنی بر مقدماتی عقلی بوده و بدون پرداختن به روایات مختلف و متعارض پیرامون مسئله، بیشتر در حدود تبیین آیات متشابه به مسئله عصمت پرداخته و در این راستا از شناخت موقعیت تاریخی و شأن نزول آیات، بیشترین بهره را می برد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مركز بازنه علوم انسانی



این نکته را نیز می‌بایست یادآوری نمود که دیدگاه نویسنده در بعضی از مسائل؛ مثلاً در ارتباط با شأن نزول آیه «عبس و تولى...» که آن را مربوط به نبی اکرم (ص) می‌داند، با روایات شیعی در مورد شأن نزول این آیه تطابق ندارد، ولی نویسنده با پذیرش چنین شأن نزولی درصدد است تا آن را توجیه نماید و تعارض آیه را با عصمت همه جانبه نبی اکرم (ص) برطرف نماید.

لازم به ذکر است که جهت رفاه حال مخاطبان برای فهم آیات قرآنی ذکر شده در متن مقاله از ترجمه فولادوند استفاده شده است.

نیاز بشر به رسالت

این جهان با همه عجائبی که دارد و با آنچه از اسرار و رموز احاطه شده است و این ملکوت وسیع با زمین و آسمان و ستارگان و کهکشانهایش، زراعت و میوه‌هایش، عقل را به تفکر در این باره وامی‌دارد و گاهی عقلا را به نتیجه‌ای کاملاً واضح و آشکار رهنمون می‌سازد و آن نتیجه این است که هر اثری دلالت بر مؤثری دارد و هر مصنوعی، نیازمند صانعی است و بالأخره برای جهان هستی، معبود واجب الوجودی ضروری است.

در طول تاریخ، نمونه‌هایی از انسانها بوده‌اند که بدون واسطه و تنها با عقل خویش، خدایشان را شناخته‌اند و به وسیله آن به رشد و هدایت رسیدند. همچنانکه قبل از ظهور اسلام و در دورانی که جهل و ضلالت همه جا را فراگرفته بود، مأمون حارثی، قومش را چنین فرامی‌خواند: ای قوم! با قلبی آکنده از مهر و صفا، به من گوش فرادهید. پند و اندرز به جایی خواهد رسید که مورد نظر من است؛ سرکشی خواهشهای نفسانی؛ آلودگی قلبهای مکدر، مایه عبرت برای کسانی است که عبرت بگیرند. زمین پهناور، آسمان برافراشته شده و تمامی آنچه جهان را احاطه نموده است، از روشن‌ترین دلایل برای وجود خداوند مدبر هستند.

این موضوع از مواردی است که خداوند، حقیقت را از طریق تفکر به مأمون الهام کرد ولی بسیاری از مردم، نمی‌توانند به تنهایی به سوی حق راه یابند و او را بشناسند و از این رو بشر، نیازمند فردی است که او را به پروردگار آفریننده، روزی‌دهنده و کسی که زنده می‌کند و می‌میراند، رهنمون سازد و صراط مستقیم و راه هدایت را به ایشان نشان دهد و این امر و وظیفه را کسانی غیر از پیامبران و رسولان نمی‌توانند انجام دهند. پیامبران، سفیرانی هستند که بین خداوند و بندگان واسطه‌اند. خداوند آنچه می‌خواهد به آنها وحی می‌کند و آنها نیز آنچه را خداوند به آنان وحی

می‌نماید، به مردم ابلاغ می‌کنند. خداوند آنها را با معجزاتی که دلالت بر صدق گفتارشان باشد، تأیید می‌کند.

تفاوت رسول و پیامبر

علما درباره معنای نبوت (پیامبری) و رسالت، نظریه‌های متفاوتی دارند. به عنوان نمونه، عده‌ای که بین این دو واژه تفاوت قائل شده‌اند، می‌گویند: نبی (پیامبر) فردی است که شرع به او وحی می‌شود، خواه مأمور به تبلیغ (پیام‌رسانی) شده باشد یا خیر. رسول نیز شخصی است که شرع به او وحی می‌شود و مأمور به تبلیغ است. تعریف فوق با این آیه کریمه از قرآن تناسب ندارد:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْتَمَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسُخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يَحْكُمُ اللَّهُ ءَأَيْتَهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۱)

«و پیش از تو [نیز] هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز اینکه هرگاه چیزی را آرزو می‌کرد، شیطان القاناتی در آن می‌کرد. پس خداوند آنچه را شیطان القا می‌کرد، محو می‌گردانید، سپس خدا آیات خود را استوار می‌ساخت و خدا دانای حکیم است.»

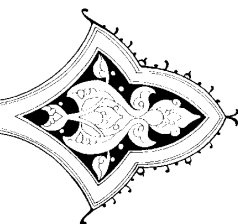
زیرا «و لا نبی» متعلق به «ارسلنا» است. مانند آن است که خدا بفرماید: «و ما ارسلناک من قبلک من رسول و ما ارسلنا من قبلک من نبی» و بدین علت نبی نیز مأمور به تبلیغ می‌گردد.

علاوه بر این، عقل، این امر را که خداوند، تنها شرع را به پیامبر وحی کند و او را مأمور ابلاغ آن نماید، جایز نمی‌شمرد؛ زیرا شرع، امانت و علم است و ادای امانت، امری واجب و کتمان علم، امری ناپسند است. گروهی از علما بر این باورند که رسول، شخصی است که علاوه بر وحی، کتاب نیز بر او نازل شده است، مانند حضرت ابراهیم، داود، موسی، عیسی و حضرت محمد (درود خداوند بر ایشان باد) و پیامبر (نبی) کسی است که بر او شرع وحی شده، ولی کتاب نازل نشده است، مانند حضرت اسماعیل، شعیب، یونس، لوط، زکریا و... و این تعریف نیز از صحت کافی برخوردار نیست؛ زیرا خداوند در قرآن بعضی از پیامبران را که کتاب بر آنها نازل نشده رسول خطاب کرده است، مانند حضرت اسماعیل آنجا که می‌فرماید:

«وَ اذْکُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» (۲)

«و در این کتاب از اسماعیل یاد کن؛ زیرا که او درست وعده و فرستاده و پیامبری بود.»

و همچنین حضرت یونس: «وَ اِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» (۳)



«و یونس از رسولان است.»

ترجمه: «در این آیه خداوند تعداد پیامبرانی را که رسل نیز محسوب می‌گردند، هجده نفر ذکر نموده است و هفت پیامبر دیگر، عبارتند از: ادریس، هود، شعیب، صالح، ذوالکفل، آدم و پیامبر اسلام که ختم رسولان می‌باشد.»

با دقت و تأمل در اسامی رسولانی که باری تعالی در قرآن، داستان آنان را بیان فرموده است، درمی‌یابیم که آنها در کشورهای همجوار؛ یعنی در دو قاره آسیا و آفریقا برانگیخته شده‌اند و این بدان معنا نیست که نبوت و پیامبری تنها به این منطقه منحصر شده باشد. چنانکه خداوند می‌فرماید: «و رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ» (۶)؛ «و رسولانی که سرگذشت آنها را برای تو بازگو نکرده‌ایم.»

یعنی پیامبرانی وجود داشته‌اند که خداوند آنها را مبعوث

نموده است: «و رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ» (۴)

«و پیامبرانی که سرگذشت آنان را قبلاً بر تو حکایت نمودیم و پیامبرانی که سرگذشت ایشان را بر تو بازگو نکرده‌ایم.»

نام ۲۵ تن از پیامبران در قرآن آمده که ۱۸ تن از آنها در چهار آیه متوالی در سوره انعام بدین صورت ذکر شده است:

«و تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ، وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كَلًّا هَدَيْنَا وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ كُلًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ، وَ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونسَ وَ لُوطًا وَ كَلَّا فَضَلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ» (۵)

«اینها حجت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم. درجات هر کس را که بخواهیم فرامی‌بریم؛ زیرا پروردگار تو حکیم دانا است. و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و هر دو را به راه راست درآوردیم. و نوح را از پیش راه نمودیم و از نسل او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را [هدایت کردیم] و این‌گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط که جملگی را بر جهانیان برتری دادیم.»

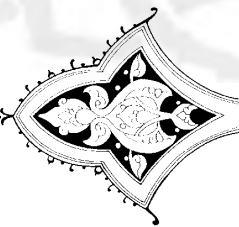
و هفت نام دیگر عبارتند از: آدم، ادریس، هود، شعیب، ذوالکفل و محمد (درود خداوند بر اینان باد) و یکی از شاعران عرب نیز چنین سروده است:

فی تلک حجتنا منهم ثمانیة
من بعد عشر و یبقی سبعة و هموا
ادریس هود شعیب صالح و کذا
ذوالکفل آدم بالمختار قد ختما



نموده است لکن اخبارش را برای پیامبر اکرم (ص) بازگو نکرده است و شاید در مناطقی که در تاریخ ذکر شده وجود داشته و شامل تمامی بنی‌آدم در آن نقاط شده است و شاید قبل از اینکه کاشفان معاصر، این نقاط را شناسایی کنند، تعالیم و دستورات پیامبران به آن نقاط رسیده باشد؛ چرا که از رحمت خداوند به دور است که نقطه‌ای از جهان غرق در گمراهی و جهالت باشد و نقطه‌ای دیگر سرشار از هدایت و نور.

از حقوق آدمی بر خداوند این است که خداوند، انسانها را به راه درست، آگاه و آشنا سازد تا بتوانند راه حق را از باطل تشخیص دهند و تا زمانی که رسولی را برای تعیین باطل و حق و حلال و حرام به سوی مردم نفرستاده است، عذاب را از این مردم برداشته است، چنانکه این وعده الهی در آیه «وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (۷)؛ «و ما تا پیامبری



برنگزینیم به عذاب نمی‌پردازیم» تصریح شده است. در اینجا ممکن است این سؤال به ذهن آدمی متبادر شود که تکلیف کسانی که در نقاط بسیار دور زندگی کرده‌اند و از دنیا رفته‌اند در حالی که هیچ دینی مانند مسیحیت و اسلام بر آنها عرضه نشده است، چگونه است؟ آیا اینان به علت نپذیرفتن دین حنیف عذاب می‌شوند؟ آیا حساب و کتاب و تکلیف از اینان برداشته شده است؟ به نظر بنده، افرادی که دعوت دینی، به آنان عرضه نگردیده است، ان‌شاءالله مشمول این آیه شریفه «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»؛ «و ما تا پیامبری برنگزینیم به عذاب نمی‌پردازیم» قرار خواهند گرفت.

همسویی پیامبران و رسولان

با دقت و تأمل در قرآن در مورد پیامبران و رسولان و تفکر در آیاتی که اخبار و قصص ایشان بیان گردیده است، به این نتیجه خواهیم رسید که همانا، تمامی پیامبران و رسولان الهی بر دعوت مردم به توحید الهی و ربوبی، خلوص در عبادت، خشوع در برابر خداوند، باورد داشتن روز قیامت اعم از حشر و پاداش و جزای اعمال و ترغیب به مزین شدن انسانها به مکارم اخلاقی و دور کردن آنها از اخلاق ناپسند، اتفاق نظر دارند.

خداوند درباره حضرت نوح می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْى أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» (۸)؛ «همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم. پس گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست. من از عذاب روزی سترگ بر شما بیمناکم».

همچنین در مورد حضرت هود می‌فرماید: «وَإِلَى عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ» (۹)

«و به سوی [قوم] عاد، برادرشان هود را فرستادیم. گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست. آیا پرهیزکاری نمی‌کنید؟»

علاوه بر این، خداوند منکران آیات الهی را چنین خطاب قرار می‌دهد: «وَ أَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بَعْدَ لَعَادِ قَوْمِ هُودٍ» (۱۰)

«و سرانجام در این دنیا و روز قیامت، لعنت بدرقه راه آنان گردید. آگاه باشید که عاد به پروردگارشان کفر ورزیدند. هان دور باد بر عاد-قوم هود-».

در مورد حضرت صالح نیز می‌فرماید: «وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ

صَلِحًا قَالَ يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوا لَهُمْ تَبَوَّأُوا إِلَيْهِ إِنْ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ» (۱۱)

«به سوی [قوم] ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم. گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید. برای شما هیچ معبودی جز او نیست. او شما را از زمین پدید آورد و در آن، شما را به آبادانی آن واداشت. پس از او آمرزش بخواهید، آن‌گاه به درگاه او توبه کنید. پروردگارم نزدیک و اجابت کننده است».

درباره حضرت ابراهیم می‌فرماید: «وَآتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ قَالُوا أَصْنَامًا فَنظَلْ لَهَا عَکْفِينَ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ» (۱۲)

«و بر آنان خبر ابراهیم را بخوان. آن‌گاه که به پدر و قومش گفت: چه می‌پرستید؟ گفتند: بنهایی را می‌پرستیم و همواره ملازم آنهایم. آیا وقتی دعا می‌کنید، از شما می‌شنوند؟ به شما سود و زیان می‌رسانند؟ گفتند: [نه] بلکه پدران خود را یافتیم که چنین می‌کردند. گفت: آیا در آنچه می‌پرستیده‌اید تأمل کرده‌اید؟ شما و پدران پیشین شما؟ قطعاً همه آنها دشمن من هستند جز پروردگار جهانیان. آن کس که مرا آفریده و همواره راهنماییم می‌کند و آن کس که او به من خوراک می‌دهد و سیرابم می‌گرداند و چون بیمار شوم، او مرا درمان می‌بخشد و آن کس که مرا می‌میراند و سپس زنده‌ام می‌گرداند و آن کس که امید دارم روز پاداش گناهانم را ببخشاید».

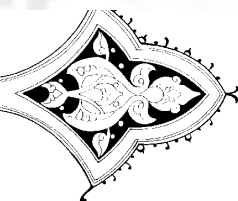
همچنین درباره حضرت موسی و عیسی و محمد و سایر پیامبران نیز آیاتی با این مضامین آمده است و از آنجا که آنان وحی را از منبعی دریافت می‌نمایند و در صدد تحقق هدف واحدی هستند، خداوند می‌فرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ السَّيِّدِ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» (۱۳)

«از احکام دین آنچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد، برای شما تشریح کرد و آنچه را که به تو وحی کردیم و آنچه درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم این بود که دین را برپا دارید و تفرقه‌اندازی نکنید».

و فرموده خدا: «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ» (۱۴)

«پیش از تو، هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست؛ پس مرا بپرستید».

همچنین می‌فرماید: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحِ



وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَءَاتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ﴿١٥﴾

«همچنانکه به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم، به تو نیز وحی کردیم و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و هارون و سلیمان نیز وحی نمودیم و به داود، زبور بخشیدیم».

از روایات موجود درباره پیامبران و رسولان در قرآن، چنین استنباط می‌گردد که دعوت اصلاحی پیامبران، ابتدا در میان مردم مستضعف، نشو و گسترش یافته است و اصحاب زر و زور، اساس و سر منشأ دردها و شر و بلاها بوده‌اند و این امری بعید نیست؛ چرا که ایشان، گروهی بوده‌اند که از پیروی کردن پیامبران ابا داشته‌اند. پرده‌های ظلمانی کبر و غرور و نخوت، حجاب قلوب اینان می‌شد و موجب آشکار نگردیدن حق بر ایشان می‌گردید و به همین دلیل بود که پیرو سر سخت باطل بودند و منادیان حق و پیروان آنها را تمسخر می‌کردند.

باری تعالی در سوره نوح می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ قَالُوا الْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَات إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرَاتِ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِآدَائِكَ الرَّأْيِ وَمَا تَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظَنُّكُمْ كَذِبِينَ قَالَ يَقَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّي وَءَاتَاكَ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ فَعَمَّيتُ عَلَيْكُمْ أَنْ تُنِزَّكُمْ هَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَاهُونَ وَ يَقَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ مَا أَنَا بِظَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّهُمْ مُّقْتَدِرِيهِمْ وَ لَكِنِّي أَرَاتُ قَوْمًا تَجْهَلُونَ وَ يَقَوْمِ مَن يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتَهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ وَ لَا أَقُولُ إِنِّي مَلِكٌ وَ لَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٦﴾

«و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم، گفت: من برای شما هشدار دهنده‌ای آشکارم که جز خدا را نپرستید؛ زیرا من از عذاب روزی سهمگین بر شما بیمناکم؛ پس سران کافر قومش گفتند: ما تو را جز بشری مثل خود نمی‌بینیم و جز جماعتی اراذل و ساده لوح نمی‌بینیم کسی که تو را پیروی کرده باشد و شما را بر ما امتیازی نیست؛ بلکه شما را دروغگو می‌دانیم. گفت: ای قوم من، به من بگوئید اگر از طرف پروردگارم، حجتی روشن داشته باشم و مرا از نزد خود رحمتی بخشیده باشد که بر شما پوشیده است، آیا ما [باید] شما را در حالی که بدان اکراه داریم به آن

و ادار کنیم؟

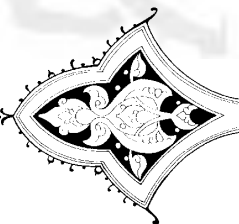
وای قوم من بر این [رسالت] مالی از شما درخواست نمی‌کنم. مزد من جز به عهده خدا نیست و کسانی را که ایمان آورده‌اند طرد نمی‌کنم، قطعاً آنان پروردگارش را دیدار خواهند کرد، ولی شما را قومی می‌بینم که نادانی می‌کنید و ای قوم من، اگر آنان را برانم چه کسی مرا در برابر خدا یاری خواهد کرد آیا اندیشه نمی‌کنید و به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های خدا پیش من است و غیب نمی‌دانم و نمی‌گویم که من فرشته‌ام و درباره کسانی که دیدگان شما به خواری در آنان می‌نگرد، نمی‌گویم خدا هرگز خیرشان نمی‌دهد و خدا به آنچه که در دل آنان هست، آگاه‌تر است اگر من جز این بگویم، من در آن صورت از ستمکاران خواهم بود».

مضمون آیه فوق را خداوند در سوره دیگر نیز بیان می‌فرماید و دلیل ایمان نیاوردن بزرگان قوم نوح را پیروی قفرا و ضعیفان از حضرت نوح می‌داند که به نظر آنان افراد بی‌ارزش و کم‌اهمیت جامعه بوده‌اند و آنها ابا کرده‌اند که همراه این چنین افرادی باشند؛ لذا خداوند می‌فرماید: «قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَ اتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ ﴿١٧﴾»

«گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم و حال آنکه فرومایگان از تو پیروی کرده‌اند؟»

در داستان حضرت هود و صالح به این نتیجه خواهیم رسید که بزرگان و اشراف به رویارویی با این دو پیامبر الهی پرداختند؛ به طوری که تلاش نمودند تا مردم مستضعف را گمراه کنند و در نهایت در مقابل دعوت پیامبران، به سرکشی و طغیان پرداختند. این موضع بزرگان قوم، در داستان فرعون و حضرت موسی به‌طور واضح مشهود است: فرعون و قومش، اشراف مستبدی هستند که حکومت، ثروت و قدرت در اختیار آنهاست و در مقابل، جماعتی از مردم مستضعف وجود دارند که از زر و زور بی‌نصیبند و به جز اخلاص و ایمان، متاعی ندارند. اینان، موسی و قومش هستند و خداوند این موضوع را این‌گونه بیان می‌نماید: «وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَىٰ وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذْرُكَ وَ ءَالِهَتِكَ قَالَ سَتَقْتُلُنَا بَنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ قَالُوا أَوْدِينَا مِن قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِن بَعْدِ مَا جِئْنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالْسِنِينِ وَ نَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ ﴿١٨﴾»

«و سران قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را رها



می‌کنی تا در این سرزمین فساد کنند و تو و خدایانت را رها کند؟ فرعون گفت: به زودی، پسرانشان را می‌کشیم و زنانشان را زنده نگه می‌داریم، ما بر آنان مسلطیم. موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جوئید و پایداری ورزید که زمین از آن خداست. آن را به هرکس از بندگان که بخواهد، می‌دهد و فرجام نیک برای پرهیزکاران است. [قوم موسی] گفتند: پیش از آنکه تو نزد ما بیایی و حتی بعد از آنکه به سوی ما آمدی، مورد آزار قرار گرفتیم. گفت: امید است که پروردگارتان دشمن شما را هلاک کند و شما را روی زمین جانشین [آنان] سازد. آن‌گاه بنگرد تا چگونه عمل می‌کنید و در حقیقت ما فرعونیان را به خشکسالی و کمبود محصولات دچار کردیم که عبرت گیرند».

سپس خداوند می‌فرماید: «وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَمُوسَى اذْعُ لَنَا رَبِّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بَلَّغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشْرِقَ الْأَرْضِ وَ مَغْرِبَهَا الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ» (۱۹)

«و هنگامی که عذاب بر آنان فرود آمد، گفتند: ای موسی، پروردگارت را به عهده‌ی که نزد تو دارد، برای ما بخوان. اگر این عذاب را از ما برطرف کنی، حتماً به تو ایمان خواهیم آورد و بنی‌اسرائیل را قطعاً به تو روانه خواهیم ساخت و چون عذاب را تا سررسیدی که آنان بدان رسیدند، از آنها برداشتیم، باز هم پیمان شکنی کردند. سرانجام از آنان انتقام گرفتیم و در دریا، غرقشان ساختیم؛ چرا که آیات ما را تکذیب کردند و از آنها غافل بودند و به آن گروهی که پیوسته تضعیف می‌شدند، [بخشهای] باختر و خاور سرزمینی را که در آن برکت قرار داده بودیم، به میراث عطا کردیم و به پاس آنکه صبر کردند، وعده نیکوی پروردگارت به بنی‌اسرائیل تحقق یافت و آنچه را که فرعون و قومش ساخته بودند، ویران کردیم».

با بررسی تاریخ زندگی پیامبر اعظم (ص) نیز این نتیجه استنباط می‌گردد که در اولین مرحله دعوتش، کسانی که از پیامبر تبعیت نمودند همانا فقیران و ضعیفان بودند و بزرگان قریش بر پیامبر، مکر و حیله ورزیدند و پیامبر را به سکوت و قتل و اخراج تهدید می‌کردند و خداوند، اخبار پیامبران را بر پیامبر اکرم (ص) بازگو می‌کرد تا قلبش آرام گیرد و

امر به تبعیت از روشهای پیامبران پیشین می‌کرد. چنانکه می‌فرماید: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» (۲۰)؛ «پس صبر پیشه کن همچنانکه پیامبران اولوالعزم قبل صبر پیشه کردند».

در روایات آمده است که هرقل، پادشاه روم، از ابوسفیان راجع به پیامبر اکرم (ص) پرسید که پیروان پیامبر ضعیفان قوم بودند یا ثروتمندان و بزرگان؟ ابوسفیان جواب داد: نه! فقیران بودند. هرقل گفت: همانا فقرا، پیروان پیامبران هستند.

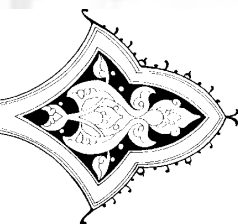
معجزه

معجزه، همانا نشانه حق و راستی کلام پیامبر است. معجزه، برهان گویایی است که بیانگر آن است که پیامبر از جانب پروردگار ابلاغ می‌کند و خداوند، پیامبری را مبعوث نمی‌نماید مگر آنکه به وسیله معجزات آن پیامبر، پرده‌های شک و تاریکیهای ظلمت را از بین می‌برد و حجت را بر منکران تمام می‌نماید و پروردگار، نمونه‌هایی از این معجزات را بیان فرموده است و این نمونه‌ها، اشاره‌ای است به سایر معجزاتی که خدا، آنها را به پیامبران و رسولان دیگر اختصاص داده است. از معجزاتی که خداوند در قرآن ذکر فرموده است، می‌توان به این موارد اشاره کرد: آتشی که بر حضرت ابراهیم، سرد و گلستان گردید؛ تسخیر باد و جن توسط سلیمان؛ عصای موسی که سحر ساحران را باطل کرد و خداوند آنچه را که حضرت عیسی به قومش می‌گوید، چنین بیان می‌کند:

«قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أBRئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخُلُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۲۱)

«من از جانب پروردگارتان برایتان معجزه‌ای آورده‌ام. من از گل، برای شما چیزی به شکل پرند می‌سازم. آن‌گاه در آن می‌دمم، پس به اذن خدا پرندای می‌شود و به اذن خدا نابیناهای مادرزاد و پیسی را بهبود می‌بخشم و مردگان را زنده می‌گردانم و شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید، خبر می‌دهم. مسلماً در این معجزات، برای شما اگر مؤمنین باشید، عبرت است».

از معجزاتی که ویژه پیامبر اعظم‌اند، عبارتست از: اسراء، معراج، شق القمر و معجزه بزرگ که همانا قرآن کریم است که فصحا و سرشناسان علم بلاغت عرب را به تحدی



فراخوانده است.

داستان پیامبران در قرآن

با بررسی سرگذشت پیامبران و رسولان الهی در قرآن، درمی‌یابیم که یک موضوع، ممکن است در چند سوره بیان شده باشد، همچنانکه داستان حضرت موسی در ۱۳ سوره ذکر شده است. قطعاً چنین اسلوبی در بیان، تأکید و اهمیت دادن به مفاهیم این موضوع را دربر خواهد داشت بنابراین کسی که با وجود این همه تکرار، قادر به تشخیص راه درست از نادرست نیست، باید او را غافل نامید. از طرفی چه بسا فرد غافلی که پس از چندین مرتبه دعوت، از خواب غفلت بیدار گردد و فرد عاقل ممکن است در ابتدا در توجه به شیئی از بعضی جوانب آن غافل بماند و این تکرار است که باعث بیداری و توجه شخص و احاطه کامل وی بر آن شیء می‌گردد.

از لطایف قرآن کریم، آن است که قصه یک پیامبر در سوره‌های متعددی ذکر شده است و همچنین نوع بیان سوره با سوره دیگر و هر آیه با آیه دیگر متفاوت است. تا آنجایی که اگر مورخی درباره پیامبری در قرآن به تحقیق بپردازد، می‌بایست به بررسی تمامی سوره‌ها آیه به آیه و آیات هم‌معنی بپردازد، زیرا هر آیه با وجود الفاظ مشابه، به معانی و اهداف مختلفی اشاره دارد. مثالی را در مورد داستان حضرت شعیب (ع) ذکر می‌کنیم. داستان شعیب در سوره اعراف، هود و شعراء بیان گردیده است. در هر یک از این سوره‌ها، موضوع خاصی درباره این پیامبر بیان گردیده

است؛ مانند چگونگی نصرت خداوند و بیان آزارهایی که در راه دعوت تحمل کرده است، اما اسلوب و شیوه بیان در هر سوره مختلف است. همچنین گفتگویی که بین حضرت شعیب و قومش صورت گرفته است، مبنا و معنایش در هر سوره با سوره دیگر متفاوت است.

در سوره اعراف خداوند می‌فرماید: «وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَفْسُدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۲۲)

«و به سوی مردم مدین، برادرشان شعیب را فرستادیم. گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست، در حقیقت شما را از جانب پروردگارتان برهانی روشن آمده است؛ پس پیمان‌ه و ترازو در اتمام نهید و اموال مردم را کم ندهید و در زمین پس از اصلاح آن، فساد نکنید. این رهنمودها اگر مؤمنید برای شما بهتر است.»

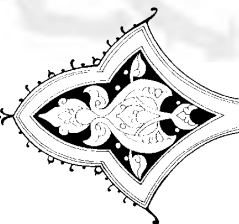
و اما در سوره هود، خداوند می‌فرماید: «وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مَحِيْطٍ» (۲۳)

«و به سوی اهل مدین، برادرشان شعیب را فرستادیم و گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست و پیمان‌ه و ترازو کم نکنید، به راستی شما را در نعمت می‌بینم، ولی از عذاب روزی فراگیر بر شما بیمناک هستم.»

خداوند در سوره شعراء نیز چنین بیان می‌کند: «كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (۲۴)

«اصحابی که فرستادگان را تکذیب کردند، آن‌گاه که شعیب به آنان گفت: آیا پروا ندارید؟ من برای شما فرستاده‌ای در خور اعتمادم. از خدا پروا دارید و از من فرمان ببرید و بر این رسالت، اجری از شما طلب نمی‌کنم، اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. پیمان‌ه را تمام دهید و از کم‌فروشان مباشید و با ترازوی درست بسنجید و از ارزش اموال مردم، نگاهید و در زمین سر به فساد برمدارید.»

سپس خداوند به‌گونه‌ای گوناگون و اسلوبی متنوع در سوره اعراف، سخنان گروهی که شعیب را تکذیب و رد



کردند چنین بیان می‌کند: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِنُخْرَجَنَّكَ يَسْعِيَبَ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرِيْبِنَا اَوْ لَنُعَوِّدَنَّ فِيْ مَلْتِنَا قَالَ اَوْ لَوْ كُنَّا كَرِهِيْنَ قَدِ افْتَرَيْنَا عَلٰى اللّٰهِ كَذِبًا اِنْ عُدْنَا فِيْ مِلْتِكُمْ بَعْدَ اِذْ نَجَّانَا اللّٰهُ مِنْهَا وَ مَا يَكُوْنُ لَنَا اَنْ نُّعَوِّدَ فِيْهَا اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلٰى اللّٰهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ اَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِيْنَ» (۲۵)

«سران قومش که تکبر ورزیدند گفتند: ای شعیب! یا تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند، از شهر خودمان بیرون خواهیم کرد یا به کیش ما برگردید. گفت: آیا هر چند کراحت داشته باشیم؟ اگر بعد از آنکه خدا ما را از آن نجات بخشیده، باز به کیش شما برگردیم، در حقیقت به خدا دروغ بسته‌ایم و ما را سزاوار نیست که به آن بازگردیم مگر آنکه، پروردگار ما بخواهد. پروردگار ما از علمش بر هر چیزی احاطه دارد. بر خدا توکل کرده‌ایم؛ پروردگارا، میان ما و قوم ما به حق دآوری کن که تو بهترین داورانی.»

اما در سوره هود، رویکرد داستان تغییر پیدا می‌کند و به صورت گفتگو میان شعیب و قومش درمی‌آید. خداوند می‌فرماید: «قَالُوا يَسْعِيْبُ اُصْلُوْتِكُ تَأْمُرُكَ اَنْ تَتْرُكَ مَا يَعْْبُدُ ءَاْبَاؤُنَا اَوْ اَنْ نَفْعَلَ فِيْ اَمْوَالِنَا مَا نَشَؤُا اِنَّكَ لَآتُ الْحَلِيْمِ الرَّشِيْدِ قَالَ يَوْمَ اُرْءِيْتُمْ اِنْ كُنْتُمْ عَلٰى بَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّيْ وَ رَزَقْنِيْ مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَ مَا اَرِيْدُ اَنْ اُخَالِفْكُمْ اِلٰى مَا اَنْهَيْتُمْ عَنْهُ اِنْ اَرِيْدُ اِلَّا الْاِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تُوْفِيْتِيْ اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَيْهِ اُنِيْبُ وَ يَقْسُوْمُ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِيْ اَنْ يُصِيْبَكُمْ مِّثْلُ مَا اَصَابَ قَوْمَ نُوْحٍ اَوْ قَوْمَ هُوْدٍ اَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَ مَا قَوْمُ لُوْطٍ مِّنْكُمْ يَبْعِيْدُ وَ اسْتَغْفَرُوا رَبَّهُمْ ثُمَّ تُوْبُوا اِلَيْهِ اِنْ رَبِّيْ رَحِيْمٌ وَ دُوْدٌ قَالُوا يَسْعِيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيْرًا مِّمَّا تَقُوْلُ وَ اِنَّا لَنَرَاتُ فِيْنَا ضَعِيْفًا وَ لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ مَا اَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيْزٍ قَالَ يَوْمَ اُرْهَطِيْ اَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِّنْ اللّٰهِ وَ اتَّخَذْتُمْوْهُ وَّرَءَاكُمْ ظَهْرِيًّا اِنْ رَبِّيْ بِمَا تَعْمَلُوْنَ مَحِيْطٌ وَ يَقُوْمُ اَعْمَلُوْا عَلٰى مَكَانَتِكُمْ اِنِّيْ عَمَلٌ سُوْفَ تَعْلَمُوْنَ مِّنْ يَّاتِيْهِ عَذَابٌ يُخْزِيْهِ وَ مَنْ هُوَ كَذِبٌ وَ ارْتَقِبُوْا اِنِّيْ مَعَكُمْ رَقِيْبٌ» (۲۶)

«گفتند: ای شعیب! آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که آنچه پدران ما می‌پرستیده‌اند را رها کنیم یا در اموال خود به میل خود تصرف نکنیم. راستی که تو بردبار فرزانه‌ای. گفت: ای قوم من، ببیندشید اگر از جانب پروردگارم دلیل روشنی داشته باشم و او از سوی خود روزی نیکویی به من داده باشد، آیا می‌توانم بر خلاف فرمان او رفتار کنم؟ من هرگز نمی‌خواهم چیزی که شما را از آن بازمی‌دارم خود مرتکب

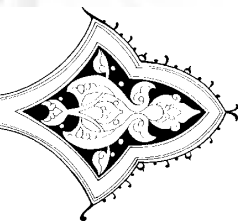
آن شوم. من قصدی جز اصلاح [جامعه] تا آنجا که بتوان، ندارم و توفیق من جز [باری] خدا نیست. به او توکل کرده‌ام و به سوی او بازمی‌گردم و ای قوم من، مخالفت شما با من شما را بدانجا نکشانند که [بلایی] مانند آنچه که به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید، به شما نیز برسد و قوم لوط از شما چندان دور نیست و از پروردگار خود آمرزش بخواهید. به درگاه او توبه کنید که پروردگار من مهربان و دوستدار بندگان است. گفتند: ای شعیب، بسیاری از آنچه را که می‌گویی، نمی‌فهمیم و واقعاً تو را در میان خود ضعیف می‌بینیم اگر عشیره تو نبود، قطعاً سنگسارت می‌کردیم و تو در مقابل ما قدرتی نداری. گفت: ای قوم من، آیا عشیره من پیش شما از خدا عزیزتر است که او را پشت سر خود گرفته‌اید و فراموشش کرده‌اید. پروردگار من، به آنچه انجام می‌دهید، احاطه دارد و ای قوم من شما بر حسب امکانات خود عمل کنید. من نیز عمل می‌کنم به زودی خواهید دانست که عذاب رسواکننده بر چه کسی فرود می‌آید و دروغگو کیست و انتظار برید که من هم با شما منتظرم.»

اما در سوره شعراء قوم شعیب، بر خلاف ۲ سوره قبل، او را نه تنها به سنگسار تهدید می‌کنند و نه به اخراج از وطنش؛ بلکه قوم شعیب در این سوره، به مبارزه با قضای الهی مبادرت ورزیدند و از شعیب خواستند که بر سر آنان از آسمان سنگ بباراند و خداوند در این باره می‌فرماید: «قَالُوا اِنَّمَا اَنْتَ مِنَ الْمُسْحَرِيْنَ وَ مَا اَنْتَ اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَ اِنْ نَّظُنُّكَ لَمِنَ الْكٰذِبِيْنَ فَاَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ» (۲۷)

«گفتند: قطعاً تو از افسون شدگانی. تو جز بشری مثل ما بیش نیستی و قطعاً تو را از دروغگویان می‌دانیم، پس اگر از راستگویی، سنگهایی از آسمان بر سر ما بباران.» و در جایی دیگر خداوند در مورد افرادی که شعیب را تکذیب کردند می‌فرماید: «الَّذِيْنَ كَذَّبُوا شَعِيْبًا كَانُ لَمْ يَغْنَوْا فِيْهَا الَّذِيْنَ كَذَّبُوا شَعِيْبًا كَانُوا هُمُ الْخٰسِرِيْنَ» (۲۸)

«کسانی که شعیب را تکذیب کرده بودند، چنان نابود شدند که گویی خود در آن دیار سکونت نداشتند. کسانی که شعیب را تکذیب کرده بودند، خود همان زیانکاران بودند.» در سوره هود، خداوند می‌فرماید: «وَ لَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا نَجَّيْنَا شَعِيْبًا وَ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَ اَخَذَتِ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا الصّٰحِبَةَ فَاَصْبَحُوْا فِيْ دِيْرِهِمْ جَثْمِيْنَ كَانُ لَمْ يَغْنَوْا فِيْهَا اَلَّا بُعْدًا لِّمَدِّيْنَ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُوْدُ» (۲۹)

«و چون فرمان ما آمد، شعیب و کسانی را که با او ایمان



آورده بودند، به رحمتی از جانب خویش نجات دادیم و کسانی را که ستم کرده بوده‌اند، فریاد آسمانی فراگرفت و در خانه‌هاشان از پا درآمدند. گویی در آن خانه‌ها هرگز اقامت نداشتند. هان! مرگ بر مردم مدین، همان‌گونه که نمود هلاک شدند».

و در سوره شعراء خداوند می‌فرماید: «فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابَ يَوْمِ الظَّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» (۳۰) «پس او را تکذیب کردند و عذاب روز ابر [آتش بار] آنان را فروگرفت و به راستی آن عذاب، روزی هولناک بود».

و این همان روش حکیمانه‌ای است که خداوند، سایر داستانهای پیامبران و رسولان را در قرآن بیان می‌کند.

عصمت پیامبران

عصمت الهی برای پیامبران مصونیتی است که خداوند به آنان عطا فرموده است تا از دچار شدن به گناه و اشتباه محفوظ بمانند و بدیها و زشتیها به نفوس ایشان نفوذ ننماید و آنان از هرگونه عیب و نقصی مبرا می‌باشند.

عصمت برای پیامبر، امری ضروری است؛ زیرا ایشان اسوه حسنه و نمونه کامل و امام امتها و مردم هستند. خداوند نیز پیامبران را به آداب پیامبری برای نیل به این هدف آشنا کرد و آنان را برای به عهده گرفتن امانتی بزرگ، آماده کرد؛ پس خداوند، ایشان را از بین بندگانش برگزید و با بذل عنایت بیشتر خویش، آنها را از افرادی که اهل مبارزه و جهاد و مصمم در نیل به هدف باشند، قرارداد و هدف نبوت، همانا رهبری جامعه بشری در اصلاح امور دنیا و آخرت است و ناگزیر باید شرایط رهبری و زعامت مهیا باشد، لذا پیامبران باید همچون دوستان امینی برای مردم باشند که میرا از هرگونه خطا و اشتباه و لغزشی باشند تا مردم به آنها اعتماد کنند؛ زیرا در غیر این صورت، اعتماد را از دست داده و جای شک و تردید در گفته‌های آنان باقی خواهد ماند.

با بررسی آیات قرآنی مربوط به پیامبران و رسولان به این نتیجه خواهیم رسید که خداوند، عنایت ویژه‌ای به عصمت پیامبران داشته است؛ زیرا آیات فراوانی به بیان مسئله عصمت انبیاء می‌پردازد. در ابتدای امر به نظر می‌رسد بعضی آیات با عصمت پیامبران منافات دارد و لکن با کمی دقت و امعان نظر و شناخت، درمی‌یابیم که این آیات، هیچ تعارضی با عصمت پیامبران ندارد. بنابراین، برای اثبات این ادعا نمونه‌ای از آیات ذکر می‌گردد:

نمونه‌ای از این آیات الهی درباره حضرت آدم است. هنگامی که شیطان او را وسوسه نمود تا از درخت نهی شده بخورد،

این آیه این‌گونه است: «و عصى آدمُ ربهَ فغوى» (۳۱) «و این‌گونه آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و به بیراهه رفت».

چگونه ممکن است که حضرت آدم که پیامبر است، عصیان کند؟ همچنین کلام باری تعالی درباره حضرت آدم و حوا این‌گونه است: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلٌ خَفِيًّا فَامْرَأَتٌ بِهِ فَلَمَّا اتَّقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنِ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكَونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ» (۳۲)

«اوست آن کس که شما را از نفس واحد آفرید و جفت وی را از آن پدید آورد؛ پس چون [آدم] با او [حوا] درآمیخت، باردار شد. باری سبک و [چندی] با آن [بار سبک] گذرانید و چون سنگین بار شد، پروردگار خود را خواندند که اگر به ما فرزندی شایسته عطا کنی، قطعاً از سپاسگزاران خواهیم بود و چون به آن دو [فرزندی] شایسته داد و در آنچه [خدا] به ایشان داده بود، برای او شریکانی قرار دادند و خدا از آنچه [با او] شریک قرار دادند، برتر است». چگونه ممکن است که آدم و حوا برای خدا شریک قرار بدهند؟

در داستان ابراهیم خداوند متعال می‌فرماید: «وَ إِذْ قَالَ لِإِبْرَاهِيمَ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي» (۳۳)

«و یاد کن آن‌گاه که ابراهیم گفت: پروردگارا، به من نشان ده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: چرا تا دلم آرامش یابد».

آن اطمینان چیست؟ آیا امکان دارد که حضرت ابراهیم ایمان و اطمینان قلبی نداشته باشد؟

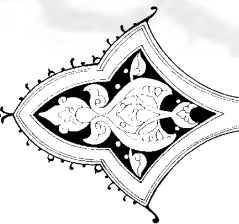
در داستان حضرت یوسف، خداوند چنین می‌فرماید: «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّءَا بُرْهَانَ رَبِّهٖ» (۳۴)

«در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می‌کرد».

در داستان حضرت داود قول خداوند چنین است: «ظَنَّ دَاوُدُ اَنَّهَا فَتْنَةٌ فَاَسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ اَنَابَ فَغَفَرْنَا لَهٗ ذٰلِكَ» (۳۵)؛ «داوود دانست که ما او را آزمایش کردیم؛ پس از پروردگارش، آمرزش خواست و به رو درافتاد و توبه کرد».

این چه لغزشی است که ایشان مرتکب شده‌اند و خواستار بخشایش خدا هستند؟

در داستان حضرت سلیمان خداوند نیز می‌فرماید: «فَقَالَ اِنْسِيْ اَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ رَدُّوَهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَ الْاَعْنَاقِ» (۳۶)



«[سلیمان] گفت: واقعاً من دوستی اسبان را بر یاد پروردگار ترجیح دادم تا [هنگام نماز گذشت و خورشید] در پس حجاب ظلمت شد. [گفت: اسبها را] نزد من باز آورید؛ پس شروع کرد به دست کشیدن بر ساقها و گردن آنها [و سرانجام وقف کردن آنها در راه خدا].»

در داستان حضرت موسی کلام باری تعالی چنین است: «وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغْتَهَّهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ» (۳۷)

«در داخل شهر شد بی آنکه مردمش متوجه باشند؛ پس دو مرد را در زد و خورد یافت: یکی از پیروان او و دیگری از دشمنان او بود. آن کس که از پیروانش بود، بر ضد کسی که دشمنش بود، از او یاری خواست؛ پس موسی مشتت به او زد و او را کشت. گفت: این کار شیطان است؛ زیرا که او دشمنی گمراه کننده و آشکار است.»

در بعضی از آیاتی که درباره خاتم الأنبياء والمرسلین، حضرت محمد بن عبدالله (ص) است، گویا این آیات، با عصمت ایشان منافات و تعارض دارد، اما با دقت نظر و تأمل به این حقیقت رهنمون خواهیم شد که هیچ منافاتی وجود ندارد؛ مثلاً، می توان به آیات ذیل اشاره کرد: «وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» (۳۸)

«و از مردم می ترسی با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی.»

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تَحَرَّمَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» (۳۹)؛ «ای پیامبر، چرا آنچه را که خدا برای تو حلال گردانیده، حرام می کنی؟»
«مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسِيرٌ حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (۴۰)

«هیچ پیامبری را سزاوار نیست که [برای اخذ سر بها از دشمنان] اسیرانی بگیرد تا در زمین به طور کامل از آنها کشتار کند. شما متاع دنیا را می خواهید و خدا آخرت را می خواهد و خدا شکست ناپذیر حکیم است.»

«عَسَى وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكِي أَوْ يَذْكَرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَى أَمَا مَنْ اسْتَعْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى وَ مَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكِي وَ أَمَا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى وَ هُوَ يَخْشَى فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى» (۴۱)

«چهره درهم کشید و روی گردانید که آن مرد نابینا پیش او آمد و تو چه دانی، شاید او به پاکی گراید یا پند پذیرد و اندرز سودش دهد، اما آن کس که خود را بی نیاز می پندارد، تو بدو می پردازد، با آنکه اگر پاک نگردد، بر تو مسئولیتی



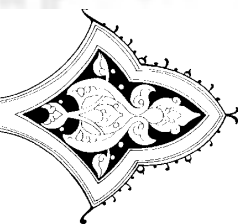
نیست، اما آن کس که شتابان پیش تو آمد در حالی که [از خدا] می ترسید، از او به دیگران می پردازی.»

در این آیات آن حضرت به گونه ای مورد سرزنش قرار می گیرد و می توان سرمنشأ سرزنش را تقصیر و اشتباه دانست، اما تقصیر و اشتباه با عصمت سنخیت ندارد و لکن با تأمل و نظر دقیق در سببی که باعث نزول آیه گردیده است (شان نزول) پی به این مطلب می بریم که هیچ جای تعارضی با مسئله عصمت وجود ندارد.

واقعیت امر در خصوص اشکالهای وارده

ابتدا لازم است تا دلیل مسائل ذکر شده را تا آنجایی که فهم ما توانایی دارد، تبیین نماییم تا قلوب ما مطمئن گردد و جای هیچ گونه وسوسه و فکر باطلی باقی نماند. نخستین مطلبی را که بازگو کردیم، مسئله عصیان حضرت آدم بود: «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (۴۲)

در این آیه، خداوند به حضرت آدم امر کرد که از درخت نهی شده تناول نکند، اما ابلیس او را فریب داد تا آنکه با همسرش از آن درخت تناول کردند؛ پس باری تعالی آن دو را از بهشت اخراج کرد و به سوی زمین فرستاد. چگونه ممکن است پیامبری معصوم مرتکب چنین واقعه ای گردد؟ در پاسخ می توان گفت: این نافرمانی، عمدی نبوده؛ بلکه



در واقع سبب این نافرمانی، فراموشی بوده است و نمی‌توان برای فراموشی حکمی بسان تقصیر و گناه وضع نمود؛ زیرا فراموشی، در واقع نافرمانی ظاهری است و گفته شده است که حضرت آدم، در خوردن میوه درخت تأمل کرد و فهمید که خداوند او را از این درخت معین، نهی کرده است؛ پس از آن نخورد، ولی از درخت دیگری که از جنس آن درخت بود، خورد؛ پس به این اعتبار، عاصی به شمار آمد. در واقع حضرت آدم اجتهاد کرد ولی در اجتهادش اشتباه کرد و این خطای در اجتهاد، عصیان به شمار آمد، اما با توجه به ارزش والای مقام حضرت آدم و اطلاع از این موضوع که قضیه فوق، قبل از بعثت حضرت آدم اتفاق افتاده است، شک و شبهه مربوط به این امر زایل می‌گردد.

در آیه دیگری نیز خداوند می‌فرماید: «فَلَمَّا أَتَاهُمَا صِلْحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَلَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۴۳) «و چون به آن دو فرزندی شایسته داد در آنچه که خداوند بدیشان داده برای او شریکانی قرار دادند و خدا از آنچه که با او شریک می‌گردانند برتر است».

در این سخن، موضوع حذف مضاف مطرح است که در اصل «هما» مضاف‌الیه برای مضافی محذوف است که کلمه «اولاد و ذریه» مضاف محذوف می‌باشد که پیمان خود را شکستند و خدا را فراموش کردند و برای خداوند، شریک قائل شدند و دلیل این امر، این قسمت از آیه می‌باشد که «فَتَعَلَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ چرا که اگر منظور از «هما» آدم و حوا بود، خداوند تبارک و تعالی می‌بایست چنین می‌فرمود: «فَتَعَلَى اللَّهُ عَمَّا يَشْرِكُونَ» اما در این آیه با ضمیر جمع ذکر گردیده است.

اما در داستان حضرت ابراهیم بر حسب ظاهر آیه، حضرت ابراهیم، قلبش مطمئن نیست؛ زیرا می‌گوید: «و لَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي» و لکن شایسته است که تنها به این قسمت از آیه توجه ننماییم؛ بلکه بایسته است قبل و بعد از آیه مورد توجه قرار گیرد. در آنجایی که ابراهیم با نمرود، درباره پروردگارش به مجادله می‌پردازد ابراهیم می‌گوید: «رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ» و اگر به این آیه توجه کنیم، درمی‌یابیم که حضرت ابراهیم به خداوندی که زنده می‌گرداند و می‌میراند، ایمان کامل دارد. هنگامی که خداوند از او می‌پرسد، آیا ایمان نداری، ابراهیم می‌گوید: چرا، من مؤمن هستم و ایمان، چیزی جز اطمینان قلبی نیست اما ابراهیم با این درخواست خویش خواست تا به درجه اعلائی ایمان نائل گردد و به اطمینان که همانا مشاهده محسوس است، نائل گردد. در داستان حضرت یوسف خداوند می‌فرماید: «و لَقَدْ هَمَّتْ

بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» (۴۴) «در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می‌کرد».

بعضی از مفسران در این مورد می‌گویند: زن عزیز مصر، قصد کرد که با یوسف هم‌بستر شود و یوسف چنین قصدی کرد و یوسف این کار را شروع کرده بود؛ پس چیزی از تمام شدن خواسته هر دو نمانده بود که جبرئیل آمد و به یوسف گفت: تو پیامبر خواهی بود و این عمل برای کسی که در آینده از پیامبران خواهد بود، شایسته نیست؛ پس این عمل را انجام نده و به عقیده این مفسران، آمدن جبرئیل، برهان پروردگار بود و گروهی دیگر از مفسران می‌گویند: برهان پروردگار، همان بود که یوسف صورت پدر را دید در حالی که پدر انگشتانش را گاز می‌گیرد و او را آگاه می‌سازد و گروهی دیگر از مفسران در این مورد می‌گویند: همانا یوسف از طرف پروردگار خوانده شد که ای یوسف، همانا اسم تو در دیوان انبیاء نوشته شده؛ چرا مرتکب عمل سفیهان می‌شوی؟

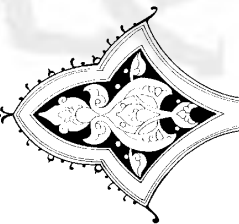
بدون شک همه این اقوال، نه تنها باعث وهن پیامبری یوسف می‌گردد؛ بلکه ممکن است پیامبری او را نابود کند؛ چرا که هر شخص، هر چند که فاسق باشد، اگر جبرئیل بر او نازل شود تا او را از یک گناه مطلع کند، قطعاً راهی جز دوری از این گناه ندارد و این روایات، حضرت یوسف را مانند شخصی به تصویر می‌کشد که کاملاً فاقد اراده است که اگر موانعی از طرف خدا برای او ظاهر نشود، دچار گناه می‌شود.

با تأمل در سیاق آیات مربوط به حضرت یوسف معنای «هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا» روشن می‌گردد. آیه قبلش چنین می‌گوید: «وَ رَوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتْ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتْ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (۴۵)

«آن بانو که وی در خانه‌اش بود، خواست از او کام گیرد و درها را پیاپی جفت کرد و گفت: بیا که از آن توام. یوسف گفت: پناه بر خدا او آقای من است. به من، جای نیکو داده است. قطعاً ستمکاران رستگار نمی‌شوند».

آیه دیگری که زن عزیز مصر بدان اعتراف کرده، این است: «وَ لَقَدْ رَوَدَتْهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ» (۴۶)

«آری من از او کام خواستم، ولی او خود را نگاه داشت» یوسف از این کار، ابا کرد و به شدت امتناع کرد و بعد از این بود که زن عزیز گفت: «الَّتِي حَصَّصَ الْحَقُّ» (۴۷)؛ «اکنون حقیقت آشکار شد، من بودم که از او کام خواستم؛ بی‌شک



او از راستگویان است».

قرآن بر این موضوع تأکید می‌نماید که زن عزیز مصر، واقعاً به حضرت یوسف تعلق خاطر داشت و گمان او این بود که حضرت یوسف خدمتکاری مانند سایر خدمتکاران است که هیچ‌گاه اوامر او را نافرمانی نمی‌کند؛ پس زن عزیز، اسباب فحشا را آماده کرد و تمام درها را بست و محل را از خدم و حشم خالی کرد؛ پس یوسف در این امر، از او تبعیت نکرد و خودداری نمود و از جوان خدمتکار مطیع، به شخصی انقلابی تبدیل شد که با تمام وجود، ندا می‌زد: «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» و از این آیه مراد آیه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا» مشخص می‌گردد.

زن عزیز نیز به این علت قصد او را کرد که از یوسف انتقام بگیرد؛ زیرا یوسف از فرمان او سرپیچی کرده بود در حالی که او زنی بود که هیچ‌کس حق سرپیچی اوامر او را نداشت؛ به‌ویژه شخص خادمی چون یوسف؛ چرا که زن عزیز، در حد جنون، عاشق حضرت یوسف شده بود. هنگامی که زن عزیز مصر، متوجه امتناع یوسف گردید، از حالت عادی خارج گردید و قصد اذیت او را کرد؛ چرا که به نظر خودش، یوسف فرصت عمر زلیخا را ضایع کرده بود، اما یوسف چه هدفی را دنبال می‌نمود؟ هدف یوسف، دفاع از خود و فرار از گناه و بستن درهای شر و فسق و فجور بود؛ زیرا این عمل، به علت مقام یوسف، از حیث آینده و آنچه در این شرایط سخت باید انجام دهد، شایسته حضرت یوسف است و گفته خداوند: «لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» یا اگر نبود حضور صاحبخانه که همان عزیز مصر باشد، در خانه اتفاقی می‌افتاد که عاقبتش مناسب نبود و حضور عزیز باعث شد که از این وضعیت نجات یابد و اگر عزیز حضور پیدا نمی‌کرد، اوضاع بین یوسف و زن متشنج می‌شد و چه بسا که خطر انتقام زن عزیز شدت می‌گرفت و خطری کاملاً جدی، یوسف را تهدید می‌نمود و به این صورت رنج و محنت یوسف برطرف گردید و براساس این آیه، بری بودن حضرت یوسف از هر گناه و معصیتی به اثبات رسید. عقیده بعضی از محققان در این باره، این‌گونه است که نظر زن عزیز و رفتن به سوی یوسف با اقبال بود، ولی رفتن یوسف به سوی زن عزیز، با بی‌رغبتی صورت گرفت و منظور از آنکه یوسف، برهان پروردگارش را دید، چیزی جز ایمان قلبی او نبود؛ ایمانی که بین او و بدی فاصله انداخت و او را از بدی حفظ نمود و این نظریه، بسیار زیبا و متقن است.

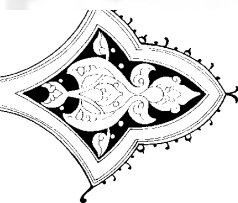
در داستان حضرت داود خداوند می‌فرماید: «وَهَلْ آتَاكَ نَبُؤُاُ الْخَصْمِ إِذْ تَسُوْرُوا الْمِحْرَابِ إِذْ دَخَلُوا عَلٰى دَاوُدَ فَفَزِعَ

مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغٰى بَعْضُنَا عَلٰى بَعْضٍ فَاخْتَمَ بَيْنِنَا بِالْحَقِّ وَلَا تَشْطِطْ وَاهْدِنَا اِلٰى سَوَاءِ الصِّرَاطِ اِنَّ هٰذَا اٰخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَجْعَةً وَاٰخِي لِي نَجْعَةٌ وَحَدَّةٌ فَقَالَ اَكْفَلْنِيْهَا وَعَزَّنِيْ فِي الْخُطَابِ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسْؤَالِ نَجْعِكَ اِلٰى نَعَايِجِهِ وَاِنْ كَثِيْرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِيْنَ بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ اِلَّا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَقَلِيْلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ اَنْمَا فَتَنَتْهُ فَاَسْتَغْفِرُ رَبِّيْ وَحَزَّ رَاكِعًا وَاَنَابَ فَغَفَرْنَا لَهُ ذٰلِكَ وَاِنْ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفٰى وَحُسْنُ مِّنَابٍ» (۴۸)

«و آیا خبر دادخواهان، چون از نمازخانه او بالا رفتند به تو رسید، وقتی [به‌طور ناگهانی] بر داود درآمدند و او از آنان به هراس افتاد، گفتند: مترس [ما] دو مدعی [هستیم] که یکی از ما بر دیگری تجاوز کرده؛ پس میان ما به حق داوری کن و از حق، دور مشو و ما را به راه راست راهبر باش. این شخص، برادر من است. او را نود و نه میش و مرا یک میش است و می‌گوید: آنها را به من بسیار و در سخنوری بر من غالب آمده است. [داود] گفت: قطعاً او در مطالبه میش تو [اضافه] بر میشهای خودش بر تو ستم کرده و در حقیقت بسیاری از شریکان به همدیگر ستم روا می‌دارند؛ به استثنای کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند و اینها پس اندکند و داود دانست که ما او را آزمایش کرده‌ایم؛ پس از پروردگارش آمرزش خواست و به روی افتاد و توبه کرد و بر او [ماجرا] را بخشودیم و در حقیقت برای او پیش ما تقرب و فرجامی خوش خواهد بود».

بعضی از مفسران در نسبت دادن این موضوع که حضرت داود، نود و نه زن داشته است و یک زن شوهردار دیگری را نیز فریب داده و خواسته است تا اسباب جدایی وی از شوهرش را فراهم آورد تا اینکه عدد زنهاش به صد برسد، پس در این هنگام، خداوند دو فرشته را به صورت دو مرد متخاصم که یکی از آنها نود و نه میش و دیگری یک میش داشت، می‌فرستد و مردی که صاحب نود و نه میش است، می‌خواهد که آن میش را به تملک خودش درآورد تا اینکه تعداد میشهایش به صد برسد و داود حکم بر ظالم بودن این امر داد و این حکم، از طرف خداوند برای داود تعلیمی محسوب گردید بنابراین، از ازدواج با زنی که قصد داشت تعداد زنهاش، به صد برسد منصرف گردید.

این روایت، از روایتهای ضعیفی است که موجب خدشه‌دار شدن عصمت انبیای الهی می‌گردد؛ پیامبرانی که خداوند آنها را انتخاب کرده و آنان را از معاصی میرا ساخته و از بین مخلوقات برگزیده است. داستانی که خداوند متعال در قرآن ذکر نموده است، داستان دو مردی است که یکی



از آنان، صاحب نود و نه میش و دیگری تنها صاحب یک میش است و صاحب نود و نه میش برای گرفتن آن یک میش با دیگری به منازعه پرداخت. در این صورت، این دو مرد، بر حضرت داود در مکانی که نه جای حکم و نه زمان جلوس آن حضرت برای دادخواهی بوده است وارد شدند و به همین علت حضرت داود گمان می‌کرد، این دو قصد کشتن او را دارند، اما هنگامی که این امر اثبات گردید که این دو به علت منازعه‌ای که با یکدیگر دارند، جهت دادخواهی نزد او آمده‌اند، آن حضرت به علت این گمان اشتباه، از پروردگار آرزوی طلب و به سجده می‌افتد؛ در حالی که از خداوند، طلب مغفرت دارد. پس خداوند او را به سبب این گمانی که شایسته او نبود، مورد مغفرت خود قرار می‌دهد؛ چرا که حسنات الأبرار، سیئات المقربین محسوب می‌شود.

اما در داستان حضرت سلیمان، خداوند می‌فرماید: «إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّفِثَاتُ الْجِيَادُ فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنِ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَّتْ بِالْحِجَابِ رُءُوسُهُمْ عَلَى فُطْفُقٍ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ» (۴۹)

«هنگامی که [طرف] غروب، اسبهای اصیل را بر او عرضه کردند، [سلیمان] گفت: واقعاً من دوستی اسبان را بر یاد پروردگارم ترجیح دادم تا [هنگام نماز گذشت و خورشید] در پس حجاب ظلمت شد. [گفت: اسبها] را نزد من بازآوردید؛ پس شروع کرد به دست کشیدن بر ساقها و گردن آنها».

بعضی از مفسران درباره علت این آیات بر این عقیده‌اند که هنگامی که اسبها را بر حضرت سلیمان عرضه کردند، حضرت سلیمان از نماز غافل شد تا اینکه خورشید غروب کرد و تاریکی فرارسید و وقت نماز گذشت؛ پس حضرتش عصبانی شد و امر به برگرداندن آنها کرد و حضرت سلیمان شروع به زدن آنها با شمشیر کرد و آنها را کشت.

اما با بررسی آیاتی که در تکریم حضرت سلیمان نازل گردیده است، لازم است تا معنای آیات کریمه را با مقتضای این سیاق متناسب گردانیم. آنجایی که اسبها بر حضرت عرضه شدند و حضرت آنها را به سبب اینکه جزو ادوات جهاد در راه خدا هستند، دوست می‌داشت و آن حضرت به این دلیل که اسبها را مظهر خیر و نعمت می‌دانست، گفت: همانا من به دلیل اینکه این اسبان موجب می‌گردد تا یاد خدا در قلب من به وجود آید، دوست دارم. به سبب این امر، هنگامی که اسبها گذشتند و از چشم حضرت دور شدند، حضرت امر به برگرداندن آنها برای بار دوم نمود و شروع به دست کشیدن به ساق و گردن اسبان کرد و بدین

صورت آنها را مورد تکریم قرار داد. اما قتلی که حضرت موسی انجام داد و مردی از اهالی مصر را به قتل رساند، قتل غیر عمدی بوده است؛ به گونه‌ای که ضربه حضرت، در حالت عادی باعث کشته شدن شخص نمی‌گردید، ولی این ضربه، منجر به کشته شدن گردید که هیچ‌کدام از طرفین دعوا، چنین اراده‌ای ننموده بودند و این اتفاق، قبل از بعثت موسی اتفاق افتاد.

مهم‌ترین دلیل بر اینکه حضرت موسی، قبل از بعثت، مرتکب این قتل شده، این است که هنگامی که حضرت به پیامبری مبعوث شد و از فرعون خواست که به خدا ایمان آورد، فرعون گفت: «قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكٰفِرِينَ قَالَفَعَلْتَهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (۵۰)

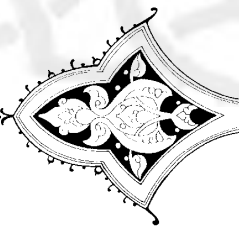
«فرعون گفت: آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی؟ و سرانجام کار خود را کردی و تو از ناسپاسانی. گفت: آن را هنگامی مرتکب شدم که از گمراهان بودم و چون از شما ترسیدم، گریختم تا پروردگارم به من دانش بخشید و [مرا] از پیامبران قرار داد».

اما اگر این گفته خداوند را درباره پیامبر اکرم (ص) که می‌فرماید: «وَ تَخَفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» (۵۱)

«و آنچه را که خدا آشکارکننده آن بود، در دل خود نهان می‌کردی و از مردم می‌ترسیدی، با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او ترسی».

اگر به قصد ازدواج پیامبر با زینب بنت جحش توجه کنیم، در خواهیم یافت که زینب در ابتدا زن پسرخوانده رسول اکرم، زید بن حارثه بوده است و زینب از اینکه خودش را کفو زید بیندارد، ابا داشت و به همین علت، معاشرت بیسن این دو به تیرگی گرایید و زید از این تیرگی روابط، به پیامبر شکایتها برد. پیغمبر نیز به ایشان می‌فرمود: زینب را نگهدار و تقوای الهی پیشه کن، اما هنگامی که زید نتوانست این وضعیت را تحمل نماید، زینب را طلاق داد و خداوند او را به ازدواج پیامبر درآورد؛ یعنی امر به ازدواج پیامبر با زینب کرد.

امر خداوند، حکم شرعی جلیله‌ای بود که عادت اشتباهی که ازدواج پدرخوانده را با زن پسرخوانده حرام تلقی می‌کرد، ابطال نمود و ثابت کرد آثار فرزند حقیقی بر فرزند خواندگی مترتب نمی‌شود و اما معنای این آیه که می‌فرماید: حضرت رسول اکرم (ص) در نفس خویش حب



زینب را مخفی می‌کرد و حقیقت را برای زید نمی‌گفت: این نیست؛ بلکه پیامبر از حرف مردم در این مورد می‌ترسید و اقدام به ازدواج نمی‌کرد و به همین علت مورد سرزنش قرار گرفت «فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاهَا» (۵۲)؛ «چون زید از آن زن کام گرفت و او را ترک گفت، وی را به نکاح تو درآوردیم».

یعنی پیامبر اکرم را ملزم کرد که با زینب ازدواج کند در حالی که پیامبر از عواقب این ازدواج می‌ترسید. از این گفته خداوند «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تَحَرَّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» (۵۳) «ای پیامبر برای چه حلال خدا را بر خود حرام می‌کنی؟» این موضوع استنباط نمی‌گردد که پیامبر، حلال خدا را حرام شمرده باشد، این آیه کریمه به داستان معروفی که بین زنان پیامبر اتفاق افتاده است، اشاره دارد و آن این است: هنگامی که پیامبر، نماز عصر را خواند، نزد زنان رفت و پیش هر کدام اندکی درنگ کرد و هنگامی که نزد زینب بنت جحش آمد، نزد وی شربت عسلی که زینب تهیه کرده بود، نوشید. چندین بار این عمل را انجام داد. زنان پیغمبر متفق شدند که بر پیغمبر هنگامی که نزد آنان می‌آید بگویند که من از تو بوی مغفیر استشمام می‌کنم. مغفیر، گیاهی برای شیرین کردن طعم غذاست ولی تغییردهنده بوی آن است. پس هنگامی که پیامبر نزد عایشه رفت، عایشه این مطلب را به پیامبر گفت ولی پیامبر جواب رد داد و گفت: نزد زینب، شربت عسل خوردم. پس عایشه گفت: احتمالاً این عسل، عسل زنبور عرقله است (زنبوری که از گیاهان عرقله تغذیه می‌کند و آن گیاهی است که بویش مانند بوی خمر است) هنگامی که پیامبر نزد حفصه رفت، حفصه همان مطلب عایشه را تکرار کرد و همین مطلب را زنان دیگر پیامبر نیز تکرار نمودند؛ در حالی که پیامبر، همیشه عطرها و خوشبو دوست داشتند و از خوردن غذاهایی که باعث ایجاد بوی بد بشود، اجتناب می‌ورزید و به علت تکرار مطالب بالا توسط زنان پیامبر، رسول اکرم این عمل را بر خود حرام کرد. پس این آیه نازل گردید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تَحَرَّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرْضَاتَ أَرْوَاحِكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۵۴)

«ای پیامبر، چرا برای خشنودی همسرانت، آنچه را خداوند برای تو حلال گردانیده، حرام می‌کنی، خداست که آمرزنده مهربان است».

بر این اساس، عمل پیامبر اکرم (ص) در این باره عملی فردی محسوب می‌گردد و متعلق به دایره گسترده‌ای که افعال بندگان را دربر گیرد، نمی‌گردد و این عمل مختص خودش و زنانش بود و در واقع تحریم پیامبر در این مورد، امری فردی به حساب می‌آید. این آیه نیز که خداوند می‌فرماید:

«مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُفْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۵۵)

«هیچ پیامبری را سزاوار نیست که [برای اخذ سربها از دشمنان] اسیرانی بگیرد تا در زمین به طور کامل از آنها کشتار کند. شما متاع دنیا را می‌خواهید و خدا آخرت را می‌خواهد و خدا شکست ناپذیر حکیم است».

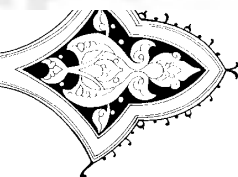
این عتاب، سرزنی است از جانب خداوند برای رسولش، هنگامی که اجتهاد کرد و در اجتهادش به خطا رفت و حضرت رسول، فدیة اسرای مشرکان را که در جنگ بدر نکشته بود، دریافت کرد. پیامبر براساس مشورت با گروهی از مسلمانان، خیر و مصلحت عمومی را در این امر دید و به همین دلیل، حکم به انجام آن داد.

این سرزنی خداوند، در واقع ارشادی بود بر اموری که بعد از آن بر پیامبر واجب خواهد شد و معنایش آن نیست که پیامبر بر آنچه مرتکب شده، مؤاخذه گردد و این ادعا در آیه بعدی اثبات می‌گردد:

«لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ «اگر از جانب خدا نوشته‌ای نبود، قطعاً در آنچه گرفته‌اید، به شما عذابی بزرگ می‌رسید».

یعنی اگر حکم خداوند، بر این تعلق گرفته بود که مجتهد با اجتهاد خطایش، مؤاخذه گردد، عذاب شما را دربر می‌گرفت.

منظور از این کلام خداوند که می‌فرماید: «عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكِي أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى أَمَا مَنْ اسْتَعْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى وَمَا عَلَيْكَ أَلَا يَزْكِي وَ أَمَا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى وَ هُوَ يَخْشَى فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى» «چهره عبوس کرد و روی گردانید هنگامی که آن نابینا آمد». آن است که در این آیات، خطایی مشاهده می‌گردد که از اجتهاد پیامبر ناشی شده است و آن هم اینک، پیامبر اکرم مشغول گفتگو با ولید بن مغیره بود و تلاش می‌کرد که ولید را به دین اسلام هدایت کند. ولید از بزرگان قریش بود و اسلام آوردن او امری مهم و مغتنم بود و به همین علت پیامبر مشغول صحبت با او بود و از امور دیگران غافل بود. در این لحظات، عبدالله بن ام‌مکتوم (نابینا) بر پیامبر وارد شد در حالی که قرآن می‌خواند، با اصرار از پیامبر خواست که به او چیزی بیاموزد که خدا به او تعلیم کرده است. این امر بر پیامبر سخت آمد و او را ناراحت کرد. به این دلیل که صحبت پیامبر با ولید، که پیامبر می‌کوشید او را به دین اسلام دربیآورد و بسیار در این امر مصر بود، قطع



گردید. پس در این حالت بود که پیامبر چهره در هم کشید و از او روی گردانید. بعد از آن، این آیات قرآن کریم بر پیامبر نازل گردید. پیامبر متوجه خطای خویش در رفتار با نابینای ضعیف گردید و از آن پس، هر زمان پیامبر این مرد را می‌دید، بسیار او را تکریم می‌کرد، بنابراین، این خطای پیامبر از اجتهاد ناشی شد.

اجتهاد پیامبر، این بود که فرصت پیش آمده با ولید را مهم‌تر می‌دانست؛ به دلیل آنکه اسلام آوردن ولید، باعث اسلام آوردن عده زیادی از قبیله بنی‌مخزوم می‌گردید، اما تعلیم مبادی اسلام برای عبدالله بن ام‌مکتوم در فرصتی دیگر نیز امکان داشت و این گفتگو، ممکن بود موجب از دست رفتن فرصت پیش آمده با ولید گردد.

براساس مطالبی که بیان گردید، پیامبر اکرم (ص) در اموری که از طرف خداوند مؤاخذه گردیده، در واقع به دلیل مخالفت با امر الهی نبوده و به همین دلیل است که هیچ‌کدام از اجتهادهای پیامبر با عصمت ایشان منافات ندارد.

نتیجه‌ای که از این آیات استنباط می‌گردد این است، که با اطلاع از شأن نزول آیات و فهم آن، هیچ‌گاه عصمت پیامبران را زیر سؤال نمی‌بریم و میرا دانستن پیامبران از هرگونه عیب و بدی بر ایمان و یقین ما به پیامبران

خواه‌افزود.

بنابراین، عبرتی که با مطالعه داستان پیامبران در قرآن حاصل می‌گردد، عبرتی بسیار گرانبها و ارزشمند است و این امر، هدف بزرگ خداوند متعال بوده و به همین دلیل اخبار پیامبران را بر پیامبر اعظم عرضه کرده است.

«وَكَلَّا تَقْصُ عَلَیْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نَثَبْتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مُعْظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» (۵۶)

«و هر یک از سرگذشت‌های پیامبران را که بر تو حکایت می‌کنیم، چیزی است که دلت را بدان استوار می‌گردانیم و در اینها حقیقت برای تو آمده و برای مؤمنان اندرز و تذکری است.»

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَ لَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (۵۷)

«به راستی در سرگذشت آنان برای خردمندان، عبرتی است. سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد؛ بلکه تصدیق آنچه [از کتابهایی] است که پیش از آن بوده و روشنگر هر چیز است و برای مردمی که ایمان می‌آورند، رهنمود و رحمتی است.»

پی نوشتها

۱. حج، ۵۲.	۱۹. اعراف، ۱۳۴-۱۳۷.	۳۷. قصص، ۱۵.	۵۵. انفال، ۶۷-۶۸.
۲. مریم، ۵۴.	۲۰. احقاف، ۳۵.	۳۸. احزاب، ۳۷.	۵۶. هود، ۱۲۰.
۳. صافات، ۱۳۹.	۲۱. آل‌عمران، ۴۹.	۳۹. تحریم، ۳۹.	۵۷. یوسف، ۱۱۱.
۴. نساء، ۱۶۴.	۲۲. اعراف، ۸۵.	۴۰. انفال، ۶۷.	* این متن ترجمه مقاله
۵. انعام، ۸۳-۸۶.	۲۳. هود، ۸۴.	۴۱. عبس، ۱-۱۰.	«الانبياء في القرآن» نوشته
۶. نساء، ۱۶۴.	۲۴. شعراء، ۱۷۶-۱۸۳.	۴۲. طه، ۱۲۱.	دکتر محمدالطیب النجار
۷. اسراء، ۱۵.	۲۵. اعراف، ۸۸-۸۹.	۴۳. اعراف، ۱۹۰.	می‌باشد که در کتاب «القرآن
۸. اعراف، ۵۹.	۲۶. هود، ۸۷-۹۳.	۴۴. یوسف، ۲۳.	نظرة عصرية جديدة» به
۹. اعراف، ۶۵.	۲۷. شعراء، ۱۸۵-۱۸۷.	۴۵. یوسف، ۲۳.	کوشش محمد محمد المدنی
۱۰. هود، ۶۰.	۲۸. اعراف، ۹۲.	۴۶. یوسف، ۳۲.	و دیگران ذکر شده است و
۱۱. هود، ۶۱.	۲۹. هود، ۹۴-۹۵.	۴۷. یوسف، ۵۱.	توسط انتشارات المؤسسة
۱۲. شعراء، ۶۹-۸۱.	۳۰. شعراء، ۱۸۹.	۴۸. ص، ۲۱-۲۵.	العربية للدراسات و النشر
۱۳. شوری، ۱۳.	۳۱. طه، ۲۱.	۴۹. ص، ۳۱-۳۳.	بیروت در تشرین الأول سال
۱۴. انبیاء، ۲۵.	۳۲. اعراف، ۱۸۹-۱۹۰.	۵۰. شعراء، ۱۸-۲۱.	۱۹۷۲م به چاپ رسیده است.
۱۵. نساء، ۱۶۳.	۳۳. بقره، ۲۶۰.	۵۱. احزاب، ۳۷.	لازم به ذکر است که این کتاب
۱۶. هود، ۲۵-۳۱.	۳۴. یوسف، ۲۴.	۵۲. احزاب، ۳۷.	مجموعه مقالات می‌باشد.
۱۷. شعراء، ۱۱۱.	۳۵. ص، ۲۴.	۵۳. تحریم، ۱.	
۱۸. اعراف، ۱۲۷-۱۳۰.	۳۶. ص، ۳۲-۳۳.	۵۴. تحریم، ۱.	

